

تحلیل برسازی هویت ملی ایرانی بر مبنای نژاد

رضا بیگدلو^۱

چکیده

هویت به‌عنوان یک عامل معنا ساز، نه یک امر ثابت که سیال و متغیر است. مولفه‌های اساسی هویت در طی زمان و تحت تأثیر برخی حوادث و اندیشه‌ها دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند. مؤلفه نژاد و تبار مشترک به‌عنوان یک مولفه هویت‌بخش برای ایرانیان در سده اخیر به‌ویژه در دوران جنگ جهانی اول و سال‌های پس‌از آن، به مولفه‌های هویت‌بخش اضافه گردیده است. این مقاله زمینه‌ها و چگونگی برسازی هویت ایرانی بر اساس مولفه نژاد را با استفاده از روش تاریخی-تحلیلی و با بهره‌گیری از نظریه برساخت‌گرایی مورد بررسی قرار داده است. یافته‌های پژوهش بر آن است که طرح مولفه نژاد به‌عنوان یک عامل هویت‌ساز برای ایرانیان، تحت تأثیر اندیشه‌های نژادی اروپا، از دستاوردهای شرق‌شناسی بوده است. دوران جنگ جهانی اول به خاطر شرایط سیاسی و اجتماعی خاص ایران و ارتباط با آلمانی‌ها در این فرایند بسیار تأثیرگذار بوده است. با به قدرت رسیدن رضاشاه، ناسیونالیسم مبتنی بر نژاد تبدیل به ایدئولوژی دولت پهلوی گردید.

واژگان کلیدی: هویت، نژاد آریا، ایران، جنگ جهانی اول، دولت پهلوی

۱- مقدمه

هویت از مفاهیم پیچیده و چندبعدی در علوم انسانی و اجتماعی است و به یکی از مفاهیم پرکاربرد دهه‌های اخیر تبدیل شده است. هویت عبارت است از فرایند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود. هویت حاصل دیالکتیک نظام ذهنی و ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه است. جامعه‌شناسان نیاز به هویت را از نیازهای متعالی انسان می‌دانند. هویت یک مفهوم اجتماعی است، یعنی در زندگی اجتماعی و در برابر دیگری نمودار می‌گردد و دارای سطوح و ابعاد متعددی است. برخی از ابعاد هویت، ثابت و برخی دیگر سیال و متغیرند. هویت فردی راجع به احساس ما درباره چیزهایی است که هر یک از افراد جامعه را یگانه و ویژه می‌سازد، اما هویت جمعی راجع به همسان‌سازی و انطباق ما با دیگران در جامعه خود و تمایز با جوامع دیگر است. هویت ملی به معنای امروزی‌اش، از پدیده‌های دوران جدید و محصول ناسیونالیسم است. هویت ملی احساس مشترک و آگاهی جمعی است که در یک یا نسبت به یک قلمرو سرزمینی (دولت-ملت)، عینیت نهادین یافته و بر مبنای یک ادراک تاریخ‌مند معنا می‌یابد (توفیق، ۱۳۹۳: ۲۳). به باور بسیاری از پژوهشگران، ساختارهای سیاسی و اجتماعی سده‌های اخیر به‌شدت تحت تأثیر ناسیونالیسم شکل گرفته است. ملی‌گرایی همگام با پیدایش دولت ملی پا به عرصه حیات گذاشت. چند تحول عمده در اروپا، در زمینه‌سازی برای ناسیونالیسم ایفای نقش کردند. اول گسترش شهرها و رشد طبقه بورژوا که با تضعیف فئودالیسم، به استقرار پادشاهان در مناطق مختلف اروپا یاری رساند. دوم نهضت اصلاح دینی، منجر به سر برآوردن کلیساهای ملی به همراه سرزمین و حاکمیتی مشخص شد. سوم این که با تحکیم اقتدار دولت مطلقه، بورژوازی به‌منظور رهایی از قیدوبندهای آن، این اندیشه را گسترش داد که حاکمیت نه از آن فرد که متعلق به ملت است (وینسنت، ۱۳۷۱: ۵۱)؛ اما در ایران همگام با آشنایی ایرانیان با غرب، اندیشه ناسیونالیسم اروپایی در سده نوزدهم میلادی با اتکا به نمادهای فرهنگی و تاریخی غنی موجود، از سوی اولین متجددین ایرانی پذیرش عام یافت و ناسیونالیسم به یک جریان پرتوان در بین جریان‌های فرهنگی و سیاسی تبدیل گردید. درحالی که ناسیونالیسم اروپایی در یک فرایند درونداد پدید آمده بود، این اندیشه در ایران با آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های

غربی شکل گرفت. مهم‌ترین مروّجان اولیه ناسیونالیسم در ایران، محفل کوچکی از روشنفکرانی بود که با اندیشه‌های اروپایی آشنایی یافته بودند. شرایط سیاسی و اجتماعی خاص ایران نیز در گسترش این اندیشه بسیار مؤثر بود. از دید روشنفکران عصر قاجاریه، وجود مجموعه‌ای از هویت‌های پراکنده از جمله هویت محلی - منطقه‌ای، ایلی - تباری، دینی، مذهبی - فرقه‌ای و زبانی - نژادی، هویت جمعی و ملی را تهدید می‌کرد. از سوی دیگر عصر قاجار عرصه رخدادهای بزرگ نظامی و تحولات عظیم فرهنگی و اجتماعی ایران بود. جنگ‌های ایران و روس فارغ از پیامدهای سیاسی و آثار زیان‌بار اقتصادی، عرصه جدیدی را به لحاظ اندیشه بر روی ایرانیان در قرن نوزدهم باز کرد. جست‌وجو در علل پیروزی‌های سریع سپاهیان روس و شکست سپاهیان ایران، نخستین روزنه‌های عصر جدید را به روی پویانگاران سیاسی و اجتماعی ایرانی عصر قاجار گشود و چشم‌انداز کاملاً بدیعی از جهان نو را در برابر آن‌ها قرارداد. این آشنایی با واقعیت‌های دنیای جدید، ایرانیان را به سوی ناسیونالیسم سوق داد. آن‌ها در جامعه و حکومت ایران مسائلی نظیر استبداد و سلطه استعمار بر آن، عقب‌ماندگی تاریخی و مسائل متعددی را می‌دیدند که باید به رفع و حل آن‌ها اقدام می‌کردند. ناسیونالیسم ابزار مهمی در نظر آن‌ها ظاهر شد که با اتکا بر آن می‌توانستند بر این مشکلات فائق شوند. آن‌ها این ایده اروپایی را برگرفتند و کوشیدند تا بر اساس آن تحولاتی در جامعه ایرانی پدیدآورند. بدین ترتیب ناسیونالیسم به مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده گفتمان تجدد در ایران تبدیل شد و بسیاری از متجددین ایرانی را متأثر ساخت. بنابراین عجیب نیست که اولین متجددان ایرانی، اولین ناسیونالیست‌ها هم بودند (کاتم، ۱۳۷۸: سی و پنج). مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده هویت ملی را عوامل متعددی چون سرزمین، دین، فرهنگ، زبان، منافع و نژاد مشترک برشمرده‌اند. با این حال در کشورهای مختلف جهان یک یا چند مؤلفه زمینه‌های همبستگی ملی را فراهم نموده‌اند و مؤلفه‌های ثابتی در همه مناطق جهان در این باره دیده نمی‌شود.^۱ شواهد نشان می‌دهد که در هر زمانی

۱ - هویت ایرانی در طول تاریخ تنوع زبانی، مذهبی و قومی را در خود پذیرفته بود و این تنوع قومی - مذهبی ایجاد خلل جدی در هویت ایرانی ایجاد نمی‌کرد. به بیانی هویت بر مبنای کثرت در عین وحدت استوار بود. اما با تأثیرات ناسیونالیسم بر اندیشه روشنفکران ایرانی، کثرت و تنوع، مخل مبانی هویت قلمداد گردید و بسیاری از دیدگاه‌ها به سوی کنار گذاشتن تنوع و حرکت به سوی وحدت متمایل گردید. در این باره رک: (توفیق، ۱۳۹۳: ۲۸)

که هویت در معرض تهدید قرار گیرد، شروع به بازسازی خود می‌کند. برهه جنگ جهانی اول و سال‌های پس‌از آن در ایران چنین مقطعی از برساخت هویت ایرانی و افزودن یک مؤلفه جدید به نام نژاد است. این پژوهش درصدد است این مسئله را مورد بررسی قرار دهد که درحالی‌که در ساخت هویت ایرانی در دوران مشروطه قائل شدن به وحدت نژادی مطرح نبود، چگونه مؤلفه نژاد به‌عنوان یک عنصر اساسی هویت‌ساز در سال‌های پس از جنگ جهانی اول تبدیل شد؟

پیشینه تحقیق: در زبان انگلیسی بحث چگونگی ایجاد هویت نژادی مورد بحث و بررسی فراوان قرار گرفته که در این پژوهش برخی از آن‌ها مورد استناد قرار گرفته است. در مورد هویت ایرانی و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن کتاب‌ها و مقالات زیادی نگارش یافته است. برای نمونه محمدعلی اکبری (۱۳۸۴) و اصغر شیرازی (۱۳۹۵). در این آثار در بررسی هویت از دیدگاه برخی از اندیشمندان و فعالان سیاسی و اجتماعی ایران به عامل نژاد هم به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان اشاره شده است، باین‌حال به چگونگی و علل پیدایش مؤلفه نژاد به‌ویژه در زبان فارسی چندان عطف توجه نشده است. آثاری چند به زبان انگلیسی در این باره نگارش یافته از جمله وزیری کتاب «Iran as imagined nation» را بر این فرض که هویت ایرانی یک مقوله کاملاً جدید است. در این کتاب به چگونگی پذیرش نژاد به‌عنوان یک مؤلفه اشاره شده است. ضیاء‌ابراهیمی هم در مقاله خود با عنوان «self-orientalization and dislocation» به جایگاه نژاد در هویت‌سازی ایرانیان پرداخته است. این مقاله با نگاهی نو به زمینه‌ها و چگونگی مسلط شدن این مفهوم در بین فعالان سیاسی-اجتماعی در دوران جنگ جهانی اول و سال‌های پس‌از آن می‌پردازد.

۲- مبانی نظری

به باور بسیاری از پژوهشگران هیچ عقیده سیاسی نقشی برجسته‌تر از ناسیونالیسم در شکل دادن به چهره دنیای مدرن نداشته است (اوزکریمی، ۱۳۸۳: ۱۱ / Baycroft, 1998: 3). در عصر مدرن پدیده دولت-ملت به یک چارچوب ضروری برای تمام فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تبدیل شده است. ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم به‌مثابه مجموعه نمادها و عقایدی تعریف گردیده که احساس تعلق به اجتماع سیاسی واحدی را به وجود

می‌آورد و وفاداری اکثریت مردم را متوجه یک دولت - ملت می‌کند. از مهم‌ترین کارکردهای ناسیونالیسم، القای یک هویت جمعی به نام هویت ملی است که افراد یک جامعه را به سهیم بودن در یک هویت ویژه فرامی‌خواند که بر سایر هویت‌ها اعم از هویت‌های طبقاتی، جنسی، خانوادگی و منطقه‌ای مقدم است. این هویت مبنای عمده همبستگی در عصر مدرن به شمار می‌رود. از دیگر کارکردهای ناسیونالیسم مشروعیت‌بخشی برای دولت‌های مدرن است؛ زیرا مشروعیت برآمده از ناسیونالیسم برخلاف مشروعیت‌های دینی، قائل به این معنی است که بشریت به ملت‌های متعددی تقسیم شده و تنها نوع مشروع حکومت، حکومت ملت بر خویش است. به خاطر این ویژگی مشروعیت‌بخشی ملت در حکومت است که در ناسیونالیسم مشارکت مردم در امور سیاسی و ایجاد حاکمیت ملی از اهمیت بسزایی برخوردار است (هابزبام، ۱۳۸۲: ۱۱۳؛ داوری، ۱۳۶۵: ۱۶). با پیدایش دولت‌های ملی بود که ساخت‌های سیاسی قبل و هویت‌های جمعی ناشی از آن‌ها با بحران روبه‌رو شده و موجب شکل‌گیری مفهوم جدیدی از هویت جمعی، تحت عنوان «هویت ملی» شد. از اینجا بود که بحث هویت ملی به‌عنوان مبحثی فرهنگی - اجتماعی، با نگرش آگاهانه در سطح وسیعی گسترش یافت.

سه رهیافت عمده درباره هویت وجود دارد: اولین دیدگاه در این باره، رویکرد ذات‌گرا است که ملت را پدیداری تاریخی می‌داند. این دیدگاه، هویت‌ها را پدیده‌هایی ثابت و ذاتی می‌انگارد که ملت‌ها دارای آن‌ها هستند و باید با پژوهش و مطالعه آن‌ها را کشف و شناسایی کرد (اوزکریمی، ۱۳۸۳: ۸۶).

رویکرد دوم، هویت را دستاورد گفتمان می‌داند. از این منظر تمام واقعیت‌های اجتماعی در گفتمان زاده شده و شکل می‌گیرند. از آنجایی که هویت‌ها ریشه در گفتمان‌ها دارند و گفتمان‌ها هم متغیر و سیال بوده و حقیقت‌مدار و ذات‌محور نیستند، اگر شرایط گفتمان دگرگون شود، هویت هم تغییر می‌یابد؛ بنابراین هر فردی استعداد برخورداری از چندین هویت را دارد. رهیافت گفتمانی بر چگونگی تولید و سامان یافتن تمایزات و کنش‌های گفتمانی و انکار هرگونه عامل طبیعی و نیز عامل و کارگزار انسانی خارج از گفتمان در شکل‌گیری و تعریف هویت‌ها تأکید دارد. نظریه‌پردازان گفتمانی هویت برخلاف رویکردهای

ذات‌گرا که می‌کوشند هويت را امري ذاتي و طبيعي جلوه دهند، برآيند که هويت امري تاريخي و محتمل است. از نظر آنان هويت همانند بسياري از پديده‌هاي ديگر، محصول زمان و تصادف است و با منطق يا اصل فرا تاريخي تعيين نمي‌شود. همين تاريخي بودن، بر اين امر دلالت دارد که هويت و معنا تغييرپذيرند (تاجيک، ۱۳۸۴: ۵۷-۵۹).

رويکرد سوم هويت را برساخته‌اي اجتماعي مي‌داند. بر اين اساس، خاستگاه و منبع هويت اجتماعي، مکان و جايي استعلايي نيست، انسان‌ها نيز آن را درجايي کشف نکرده‌اند، بلکه حاصل شرايط و کنش‌هاي انسان‌هاست. از اين منظر، معنا ساز بودن هويت بر برساختي بودن آن دلالت مي‌کند. بر اساس اين رهيافت معنا خاصيت ذاتي واژه‌ها و اشياء نيست، بلکه هميشه نتيجه توافق و عدم توافق است؛ بنابراین معنا مي‌تواند موضوع قرارداد باشد و مي‌توان بر سر آن به مذاکره و گفتگو نشست. پس هويت نيز چيزي طبيعي و از پيش موجود نيست، بلکه هميشه بايد ساخته شود و انسان‌ها بايد همواره چيزها و اشخاص را طبقه‌بندي کنند. رويکرد برساختي به هويت به اين معناست که هويت فاقد هرگونه وجه ذاتي و جاودانه است. رويکرد برساختي، منابع هويتي را نه در جهان مطلق و انتزاعي و نه در جهان زباني - همانند رويکرد گفتماني - بلکه در جهان واقعي مي‌جويد (کريمي و ديگران، ۱۳۹۱: ۳۵). باوجود برساخته بودن هويت بايد اين مهم را مدنظر قرار داشت که هرچند هويت‌ها برساخته مي‌شوند، با اين حال اين برسازي ابتدا به منابع و مصالحی است که سنت، فرهنگ و تاريخ یک جامعه در اختيار کارگزاران قرار مي‌دهد؛ بنابراین معمولاً گسست بنيادين بين هويت ملي موجود ملتها با هويت گذشته آنها وجود ندارد. اين امر در مورد ملتهایی چون ايران که جزو ملل تاريخي هستند، بيشتر صادق است. واقعيت اين است که هويت تاريخي و فرهنگي ايراني بر اساس شواهد بسيار از دوران ساساني تدوين و به‌دفعات گوناگون تا سده نوزده مورد بازسازي قرار گرفته و اين هويت در دو سده اخير تحت تأثير اندیشه ناسيوناليسم به‌صورت نويني بازسازي شده و به «هويت ملي ايراني» تحول يافته است (اشرف، ۱۳۸۷: ۱۱۱). اين هويت هرچند پيوندهای وثيقي با هويت تاريخي ايراني دارد، اما کاملاً تداوم و بازتوليد همان هويت ماقبل مدرن نيست، بلکه تحول و دگرگوني آن در بستر مدرنيته قابل تبیین است (توفيق، ۱۳۹۳: ۲۴).

همگام آشنایی ایرانیان با غرب، اندیشه ناسیونالیسم اروپایی در سده نوزدهم میلادی با اتکا به نمادهای هویت فرهنگی و تاریخی غنی موجود، از سوی اولین متجددین ایرانی پذیرش عام یافت و ناسیونالیسم به یک جریان نیرومند در بین جریان‌های فرهنگی و سیاسی تبدیل گردید. در جریان جنبش تنباکو و به‌ویژه در آستانه انقلاب مشروطه، اندیشه ناسیونالیسم به تدریج در بین ایرانیان پدیدار گشت. دوران مشروطیت دوران گذار از هویت ماقبل مدرن به هویت جدید بود و گفتمان مشروطیت، در پی ساختن تعریف تازه‌ای از ملت و درنهایت ساختن دولت-ملت بود. ملت در تعریف جدیدش، دیگر پیروان ادیان و مذاهب خاصی نبود، بلکه شامل مجموعه‌ای از آحاد شهروندان یک کشور بودند که خواهان حاکمیتی واحد و قانونمند به نام دولت بودند. به دنبال چنین برداشتی بود که رهبران مشروطه را «رؤسای ملت» نامیدند (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۸۳/۱). در این روایت از ناسیونالیسم، مذهب شیعه، محور ملیت‌خواهی محسوب می‌شد. در نگاه پویش‌گران این ناسیونالیسم، وطن‌خواهی و دین‌داری درهم‌تنیده شده بود و در اندیشه ناسیونالیسم عناصری از پیشینه تاریخی ایران قبل و بعد از اسلام، اندیشه حاکمیت قانون و حاکمیت مردم، توسل به گفتارهای دینی و هویت فرهنگی هم‌زمان وجود داشت (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۱۶). روایتی دیگر از ناسیونالیسم که در دوران قاجار و سپس در دوره پهلوی در میان روشنفکران رواج یافت و به گفتمان مسلط تبدیل گردید، ناسیونالیسم رمانتیک بود. این ناسیونالیسم، سخت تحت تأثیر مکتب رمانتیسم^۱ به منشأ ملت می‌نگریست. روشنفکران ایرانی به دلایل متعدد از جمله پی‌جویی علل انحطاط ایرانیان، متحمل شدن شکست‌های متعدد از روسیه و انگلیس و تلاش برای رفع عقده‌های ناشی از این شکست‌ها، متأثر شدن از نظریات نژادی و دستاوردهای باستان‌شناسی و شرق‌شناسی در باب تاریخ باستانی ایران و غیره به‌شدت جذب ایده‌های باستان‌گرایانه شدند و از این منظر به بازسازی مفاهیم تازه هویت ملی پرداختند. از دوران جنگ جهانی اول و به‌ویژه در سال‌های پس‌از آن پروژه ساخت هویت ملی بر اساس

۱ - در قرن هیجدهم، رمانتیسم به عنوان یک مکتب ادبی ابتدا در انگلستان و سپس در اروپا و آمریکا سربرآورد و تا اواسط قرن نوزدهم به عنوان یک مکتب ادبی و اجتماعی مسلط تلاوم یافت. واکنش در مقابل انقلاب صنعتی و پیامدهای آن از عوامل اصلی در پیدایش رمانتیسم بود. رمانتیسم با ویژگی‌هایی چون توجه به احساسات و هیجانات انسانی، خیال‌پردازی و طغیان بر ضد قوانین و مقررات بش‌ساخته خیلی زود به کشورهای دیگر نفوذ کرد (هیث و بورهام، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

دولت- ملت، خصلت هژمونیک یافت و دولت پهلوی، به‌عنوان یک دولت مدرن (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۷) با بهره‌گیری از نیروی ارتش، بوروکراسی متمرکز و گسترده، ناسیونالیسم باستان‌گرا را به جزء مهمی از ایدئولوژی و سیاست رسمی خود تبدیل کرد تا از آن در جهت مشروعیت‌بخشی به کلیه سیاست‌ها و اقدامات خود در جهت نوسازی بهره‌گیرد.

۳- جنگ جهانی اول و تأثیرات آن در اندیشه ایرانیان

دخالت‌های روسیه و انگلستان از عوامل اساسی در به ثمر نشستن اهداف انقلاب مشروطه بود. اقدامات و کارشکنی‌های روس و انگلیس بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد. نیروهای نظامی روس در دوران استبداد صغیر و قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان، به بهانه حمایت از اتباع روس، وارد تبریز شد. روس‌ها با تحریک محمدعلی‌شاه موجبات استبداد صغیر را فراهم آورده و با التیماتوم باعث تعطیلی مجلس دوم شدند. به بهانه اولتیماتوم روس‌ها، نظامیان بیشتری را وارد خراسان، گرگان و قزوین کردند. آن‌ها اقدام به ایجاد پادگان‌هایی در شهرهای تبریز، رشت و انزلی کردند و از طریق این پادگان‌ها عملاً کنترل این مناطق را در دست خود گرفتند. روس‌ها در اقدامی گستاخانه حتی صحن حرم امام هشتم را گلوله‌باران کردند (بهار، ۱۳۷۹: ۱۵/۱). انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان به‌منظور رسیدن به تفاهم و مقابله با قدرت نوظهور آلمان که ایران را به سه منطقه نفوذ بریتانیا، منطقه زیر نفوذ روسیه و بی‌طرف تقسیم می‌کرد (کارلوترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۴۹)، موجی از اعتراض، مخالفت و انزجار از سوی احزاب، گروه‌ها و روزنامه‌های ایرانی را علیه آن پدید آورد (بزدانی، ۱۳۹۱: ۲۳۴). این قرارداد و حمایت انگلستان از سیاست‌های تجاوزکارانه روسیه، باعث گسترش نفرت مردم ایران از انگلستان شد؛ زیرا از دید برخی از ناسیونالیست‌های مشروطه‌خواه ایران، انگلستان مدافع نظام مشروطه محسوب می‌شد و در برخی موارد با نهضت مشروطه‌خواهی همگامی کرده بود، این در حالی بود که با بستن این قرارداد با روسیه - که مظهر حکومت استبدادی و دشمن نظام مشروطیت ایران بود، علیه ایران ساخته بود. این امر نه تنها نهضت آزادی‌خواهی ایرانیان را تهدید می‌کرد، بلکه موجودیت و استقلال ایران را نیز در معرض خطر قرار می‌داد (کاتم، ۱۳۷۸: ۲۰۱). امضای این قرارداد باعث گردید که روحیه مشروطه‌خواهان متزلزل شده و محمدعلی‌شاه را در مبارزه برای برانداختن نظام مشروطه مصمم سازد

(کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۶۴۴). با آغاز جنگ جهانی اول دو دولت پیمانی سری در سال ۱۹۱۵ باهم بستند که در واقع تکمیل‌کننده قرارداد ۱۹۰۷ بود (کدی، ۱۳۷۵: ۱۴۶). مضمون اصلی قرارداد سری آن بود که روسیه صفحات شمالی را به خاک خود ضمیمه کند و در عوض بریتانیا اداره جنوب ایران را مستقیماً به دست گیرد (فوران، ۱۳۷۸: ۲۹۷). این معاهدات تأثیر بسیار زیادی در ایجاد احساسات ضد روسی و انگلیسی و در عوض طرفداری از آلمان داشت. به‌طور کلی این قرارداد نقطه عطف مهمی در سیر ناسیونالیسم ایران است. به قول کاتم ریشه‌های تمامی جنبه‌های ضد غربی ناسیونالیسم ایرانی در نیمه قرن بیستم تا حد زیادی از خاطره این قرارداد تغذیه می‌شود (کاتم، ۱۳۸۵: ۲۰۳).

جنگ جهانی اول مهم‌ترین رویداد سیاسی و نظامی تاریخ جهان تا آن روزگار بود. هنوز چند ماهی از به تخت نشستن احمدشاه قاجار در سال ۱۲۹۳ شمسی، نگذشته بود که شعله‌های جنگ جهانی اول زبانه کشید و نه تنها اروپا، بلکه آسیا نیز به میدان جنگ دول متخاصم تبدیل شد. ایران در اول نوامبر ۱۹۱۴/دهم آبان ۱۲۹۳ ش. اعلام بی‌طرفی کرد. با این حال صفحاتی از خاک ایران شاهد حضور و جنگ نیروهای متفقین و دول محور گردید (کسروی، ۱۳۸۷: ۵۸۹)؛ زیرا دولت مرکزی بنا به دلایل متعدد از جمله ضعف بنیه اقتصادی و نبود ارتش و نیز حضور نیروهای نظامی روس و انگلیس بسیار ضعیف و به روایتی «حکومت مرکزی در خارج از پایتخت وجود نداشت» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۹۳). مهم‌ترین تأثیر جنگ جهانی اول را می‌توان در سیاسی شدن فزاینده جامعه ایران به‌ویژه افسران ژاندارمری و تعامل آن‌ها با گروه‌های ملی‌گرا و به‌ویژه دموکرات‌ها در سپهر سیاست ایران آن روز برآورد کرد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۸۰). فضای عمومی جامعه هم به‌شدت دچار هیجانات سیاسی شده بود. به‌جز دو روزنامه رعد و عصر جدید که هوادار متفقین بودند، بقیه روزنامه‌ها و نشریات که از اقدامات روسیه و همکاری انگلستان با روسیه در تجاوزگری‌ها ناراضی بودند، طرفدار آلمان و تا حدودی عثمانی شدند. در این زمان اکثریت افراد، احزاب و گروه‌ها از همان آغاز جنگ جهانی اول دل به هوای متحدین بستند و به قول بهار این احساسات به‌یک‌باره عمومی شد (بهار، ۱۳۷۹: ۱۵/۱). مجلس سوم که تازه توسط شاه افتتاح شده بود، با اکثریت افراد دموکرات با سران ژاندارمری هم‌پیمان شده و با ارتباطاتی که با حلقه برلن به ریاست سیدحسن تقی‌زاده برقرار

کرده بودند، به شدت علیه روس و انگلیس فعالیت می‌کردند. آن‌ها ارتباطات خود را با سفارتخانه‌های متحدین بیشتر کردند و مجموع این اقدامات که باعث نگرانی روسیه و انگلیس را فراهم می‌ساخت، موجب گردید که سپاهیان روسیه به طرف تهران حرکت کردند (بهار، ۱۳۷۹: ۱۷/۱) و به دنبال آن مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا به همراهی ملیون و دمکرات‌ها کمیته‌ای به نام «کمیته دفاع ملی» تشکیل داده و حتی گفتگو از بستن پیمانی با دولت آلمان و بردن پایتخت به اصفهان و آغاز کردن جنگ با روس‌ها می‌کردند (کسروی، ۱۳۷۸: ۶۳۸). هرچند در لحظات آخر احمدشاه از مهاجرت به سوی اصفهان منصرف شد، اما دمکرات‌ها و ملیون با همراهی ژاندارم‌ها به طرف قم، اصفهان و سپس کرمانشاه رفتند. در کرمانشاه مهاجرین «دولت مقاومت ملی» را تشکیل داده و با همکاری دولت آلمان و عثمانی فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود را تداوم بخشیدند. در منطقه کرمانشاه هم درگیری‌های چندی با نیروهای روسی رخ داد که با وجود رشادت‌ها و جان‌فشانی‌ها در نهایت به خاطر شکست‌هایی که بر آن‌ها وارد شد، دولت مقاومت ملی دچار فروپاشی شد و اکثر افراد آن‌ها پراکنده شده و برخی از آن‌ها به بغداد و از آنجا عازم استانبول شدند و بعد از پایان جنگ به ایران بازگشتند (بهار، ۱۳۷۹: ۲۲/۱).

۴- گرایش به آلمان

بسیاری از سیاستمداران ایرانی چون مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مخبرالسلطنه و دیگران با مطرح کردن آلمان، کوشش می‌کردند در برابر نفوذ مقتدرانه روسیه و انگلستان تعادلی به وجود بیاورند و درعین حال کشور خود را در مقابل اهداف توسعه‌طلبانه عثمانی‌ها محافظت نمایند (باست، ۱۳۷۷: ۲۹). به‌ویژه که عثمانی‌ها-متحد آلمان در جنگ- با تشکیلات اتحاد اسلام تبلیغات وسیعی را به راه انداخته و برخی از علما و اقشار مذهبی ایران را متمایل به اندیشه اتحاد اسلام کرده بودند. از سوی دیگر آلمان‌ها با استفاده از احساسات ضدروسی و ضدانگلیسی ایرانی‌ها، قیصر را فردی حامی اسلام معرفی کرده و به تشویق او پناهیم از شرق‌شناسان آلمانی به دمشق رفته و از مزار صلاح‌الدین قهرمان جهان اسلام دیدار کرد (Marchand, 2009: 439). حتی در برخی از محافل شایعه شده بود که ویلهلم قیصر آلمان به اسلام تشریف یافته و برای دفاع از اسلام و مسلمین به پا خاسته است (کدی، ۱۳۷۵: ۱۴۴).

در سال ۱۹۱۴ پیمان اتحادی بین آلمان و عثمانی منعقد شد و تصمیم گرفته شد که اقدامات سیاسی و نظامی خود در آسیا را باهم هماهنگ نمایند. استراتژی جنگی آلمان در شرق ایجاد جبهه‌ای بود که با استفاده از ابزار پان‌اسلامیسم (جریان اتحاد اسلام) مصر، هند، ایران، مراکش، افغانستان و مناطق مسلمان‌نشین روسیه را علیه متفقین شورانده (Marchand, 2009: 438) و بتواند از پشت سر نیروهای متفقین را تهدید کرده و منافع و مواضع حساس روسیه و انگلیس را مورد حمله قرار دهد (اتحادیه، ۱۳۸۷: ۲۳). بر این اساس هیئتی تشکیل شد تا از طریق ایران به افغانستان اعزام شوند. مهم‌ترین هدف این هیئت، ضربه به تأسیسات نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس در مسجدسلیمان و آبادان، همچنین منافع تجاری و بازرگانی، خطوط تلگراف هند و اروپا و کنسولگری‌های انگلیس در شهرهای مختلف بود. این هیئت که تعداد آن‌ها به دویست نفر می‌رسید، مجهز به بی‌سیم، مهمات و جزوه‌های تبلیغاتی و مقادیری پول بودند. هیئت به فرماندهی کاپیتان فریتز کلاین و شامل افراد برجسته‌ای چون ویلهلم واسموس - معروف به لورنس آلمان و کنسول سابق آلمان در بوشهر، اسکار نیدرمایر و پروفیسور اریش سوگمایر - شرق‌شناس معروف - بود (باست، ۱۳۷۷: ۲۸). آن‌ها در ایران زمینه بسیار مناسبی برای تبلیغات و اقدام علیه انگلستان یافتند. واسموس که مدت مدیدی در مناطق جنوبی ایران حضور داشت و به زبان فارسی و فرهنگ و آداب‌ورسوم این مناطق کاملاً آشنا بود. نفوذ زیادی در بین شخصیت‌ها و به‌ویژه سران عشایر این مناطق داشت و در تحریک آن‌ها علیه انگلستان نقش بسزایی داشت. به‌طوری‌که فعالیت‌های واسموس و ارتباط وی با مخبرالسلطنه والی فارس و ژاندارمری موجبات نگرانی جدی انگلیسی‌ها را فراهم ساخته بود (مابری، ۱۳۶۹: ۸۸). در شیراز واسموس با مخبرالسلطنه هدایت روابط صمیمانه‌ای برقرار کردند و طرفداران و عوامل انگلستان چون قوام‌الملک توسط اهل شهر و ژاندارم‌ها مورد تعرض واقع گردیدند (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۹۰). ساختمان کنسولگری انگلیس توسط ژاندارم‌ها محاصره شد، سیم‌های تلگراف آن بریده شد و به‌ناچار کنسول انگلیس اوکانر و همراهانش تسلیم شدند (رایت، ۱۳۸۵: ۲۳۷). انگلیسی‌های شیراز از جمله اوکانر کنسول انگلیس دستگیر شده و آن‌ها به نزد واسموس در اهرم فرستاده شدند (سپهر، ۱۳۶۲: ۸۰). به دنبال این احساسات و فعالیت‌های ضد انگلیسی در مناطق جنوبی، انگلستان برای حفظ منافع خود، دست

به تشکیل پلیس جنوب زد. این نیروی نظامی که نام اصلی آن تفنگ‌داران جنوب ایران یا S.P.R در دو یگان فارس و کرمان تشکیل شد (رایت، ۱۳۸۵: ۲۴۲).

حضور افسران سوئدی در سطح فرماندهی و مستشاری ژاندارمری در گرایش سیاسی و اجتماعی آن‌ها مخصوصاً در گرایش به آلمان‌ها تأثیرگذار بود. تقریباً تمامی افسران سوئدی طرفدار آلمان و ضد روسیه بودند. در وهله نخست این ضدیت با روسیه ناشی از ترس و نفرت سنتی مردم سوئد نسبت به روسیه بود. در وهله دوم ناشی از این مسئله بود که اکثر افسران سوئدی دوران آموزش خود را در آلمان گذرانده بودند. همچنین افسران سوئدی نسبت به نظام مشروطه ایران احساس هم‌دلی داشتند (ward, 2009: 107). بنا به اظهار اوکانر کنسول انگلستان در شیراز، افسران سوئدی بدون استثنا، طرفدار آلمان و ضد روسیه بودند (اوکانر، ۱۳۷۶: ۹۴). در این باره ادعا می‌شود که آلمانی‌ها در سال ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ق. با اکثریت افسران سوئدی شاغل در ایران به صورت محرمانه به توافق رسیدند. به طوری که بر اساس این توافق افسران سوئدی به صورت مخفیانه به عضویت ارتش آلمان درمی‌آمدند تا با واحدهای تحت فرماندهی خود هسته مرکزی ارتش آینده ایران را به وجود آورند (باست، ۱۳۷۷: ۳۱).

۵- نژادگرایی

اصطلاح نژاد در دو مفهوم زیست‌شناختی و جامعه‌شناختی به کار می‌رود. در معنای زیست‌شناختی بررسی و مطالعه نژادهای انسانی بر اساس ویژگی‌های طبیعی جسمانی به کار می‌رود؛ اما در معنای جامعه‌شناختی مبنایی برای طبقه‌بندی برای استفاده از مزایای اجتماعی است (گیدنز، ۱۳۸۷: ۳۵۷). نژادگرایی را می‌توان در عام‌ترین مفهوم باور به وجود نژادهای انسانی و برتری نژاد «خود» نسبت به نژادهای «دیگر» تعریف کرد. این تعریف قائل به یک نوع طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی میان نژادها بر اساس قابلیت‌ها و خصوصیات بیولوژیک آن‌ها است (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۱۷)، زیرا بر این باور است که مقولات نژادی مبنایی برای تعیین ویژگی‌های روحی، اخلاقی و اجتماعی انسان‌ها هستند. نظریات نژادی ابتدا بر اساس مدعیات زیست‌شناختی مطرح شد و با انتشار کتاب «منشأ انواع» داروین در دهه ۱۸۵۰ قبول عام یافت (مک‌لین، ۱۳۸۷: ۸۰۶) و با ورود عقاید سیاسی و اجتماعی به

یک ایدئولوژی تبدیل شد^۱.

در قرن نوزدهم تحت تأثیر مکتب رمانتیسیم، پژوهشگران برجسته اروپایی به مطالعات شرق‌شناسی و زبان‌شناسی تطبیقی روی آوردند. کشف واژه آریا و کلمات هم‌ریشه آن نقطه عطفی در نژادگرایی اروپایی محسوب می‌شود. شرق‌شناسان چندی در این کار پیش‌قدم بودند. سر ویلیام جونز از کارگزاران کمپانی هند شرقی در این کار از پیش‌قدمان بود. کمپانی هند شرقی از سال ۱۷۶۵ م. بنا بر مصالح و نیازهای خود، نسل جدیدی از کارکنان خود را برای آموزش زبان سانسکریت و سنت‌های ودایی در هند به کار گرفت و با امکاناتی که فراهم کرد چندین جلد لغت‌نامه و متونی درباره زبان‌های بومی هند به نگارش درآورد. این کار زیربنای مطالعات زبان‌شناختی و مطالعات تاریخی، مذهبی و اجتماعی را فراهم ساخت. با استفاده از این تولیدات، جونز با مطالعاتی که انجام داد، یک پیوند ژنتیکی بین زبان‌های یونانی، لاتین، سانسکریت و [فارسی] پیدا کرد که بر اشتراکات بین تاریخ اروپا و هند تأکید داشت. انجمن آسیایی بنگال - نیز که توسط جونز پایه‌گذاری گردید، در ده نشست سالانه خود که از سال ۱۷۸۴ برگزار کرد، یک دیدگاه نوین درباره تاریخ جهانی را فراهم ساخت و میراث فرهنگی مشترک هندواروپایی را مستقر ساخت (Ballantyne, 2002: 5). بعد از جونز ماکس مولر^۲ که در مورد ترجمه آثار ودایی کار می‌کرد، بیشترین تأثیر را بر عمومی کردن آریاگرایی در انگلستان عصر ویکتوریا داشت. بعد از ماکس مولر کسانی چون جان کمبل^۳ و بنجامین تروپ^۴ تأکید زیادی بر پیوند زبان‌های انگلیسی و آلمانی و اجداد هندواروپایی داشتند. در یک چنان زمینه‌ای مفهوم آریا به مراتب بیش از یک اکتشاف علمی تأثیرگذار بود^۵. بعد از آغاز این مطالعات زبان‌شناختی و نژادی در انگلستان، آلمان به مهد این

۱- امروزه تاریخ طبیعی بشر، ریشه مشترکی برای همه انواع وضع کرده و زیست‌شناسی هیچ مدرکی در مورد تاثیر تفاوت‌های ژنتیکی بر اصول اخلاقی که نظریه‌پردازان نژادگرا مطرح می‌کردند، نیافته است، حتی دانشمندان علوم اجتماعی بر این اصل تأکید دارند که نژاد صرفاً برساخته‌ای اجتماعی است (مک‌لین، ۱۳۸۷، ۸۰۷ و ۹۷۴).

2 - Max muller

3 - John kemble

4 - Benjamin thrope

۵- اخیراً stefan Arvidsson استدلال کرده که آریانیسم اواسط قرن نوزدهم را باید در راستای تلاش بورژوازی برای نوسازی عقاید مذهبی و خارج کردن مناسک مذهبی از دست محافظه‌کاران علاقمند به مناسک مذهبی بوده است. بسیاری از شرق‌شناسان مذهب روشنائی را در شرق بستان در مقابل مذهب تاریکی می‌جستند (Marchand, 2009: 129).

مطالعات تبدیل شد و دهه‌های متمادی به مشغله پژوهشگران و شرق‌شناسان آن کشور تبدیل شد. شرق‌شناسان برجسته‌ای چون شلینگ^۱، راکرت^۲، باپ^۳ و شگل^۴ مطالعات شرق‌شناسی و به‌ویژه زبان‌شناسی را نیروی مضاعفی بخشیدند. باپ، اولین دستور زبان تطبیقی درباره زبان‌های هندواروپایی را منتشر ساخت و شگل کار استادش را در این زمینه ادامه داد. آنکتیل دو پرون و کریستین لاسن، واژه Ariens را از لاتین و Arya را از منابع زند و اوستا کشف کردند (Marchand, 2009: 125, 128). آریاگرایی در داخل سنت‌های ناسیونالیستی اروپایی به‌عنوان یک ایدئولوژی ناسیونالیستی پرورنده شد و سپس برای تشکیل دولت-ملت‌ها به‌صورت وسیعی توسط بریتانیایی‌ها و سپس آلمانی‌ها به کار گرفته شد (Ballantyne, 2002: 6)^۵. مکتب تاریخ‌نگاری آلمانی در طول قرن نوزدهم بر پیوستگی نژادی آریائی‌ها تأکید داشت و بر این اساس عنصر نژاد در ایدئولوژی نازیسم یک ویژگی مهم بود که آن را از بقیه ایدئولوژی‌های اروپایی متمایز می‌کرد (Crowson, 1997: 26, 32). اصطلاح هندواروپایی که برای نامیدن زبان‌های اروپایی و آسیایی به کار می‌رفت، اولین بار توسط توماس یانگ در سال ۱۸۱۶ وضع شد (vaziri, 1993: 23) و بر ریشه مشترک این زبان‌ها با یکدیگر تأکید داشت (Leopold, 1974: 578). اصطلاح آریا توسط فردریش شگل وارد زبان آلمانی شده و وی این مفهوم زبان‌شناختی را در کاربرد طبقه‌بندی نژادی به کار برد (Zia ebrahimi, 211: 448). بعدازآن این نظریه مسلم فرض شد که هرکسی که به این زبان مشترک، در هرکجای دنیا سخن می‌گوید، از نژاد آریاست (Sharma, 1993: 3). سرزمین آلمان به مهد ناسیونالیسم مبتنی بر نژاد تبدیل شد و این گفتمان در قرن نوزدهم به یک ایدئولوژی شبه‌علمی تبدیل شد. کسانی چون هردر، فیخته و بسیاری دیگر، مردم ژرمن را خلف تمام‌عیار آریایی‌های اولیه دانسته و تمامی ویژگی‌های

1 - Schelling

2 - Ruckert

3 - Bopp

4 - Schlegel

۵ - البته به جز کاربرد ایدئولوژیک برای دولت-ملت‌سازی به عنوان ابزار استعماری هم برای بریتانیا کاربرد داشت. با اکتشافات تاریخی که درباره مهاجرت آریائیان به شمال هند صورت گرفت از این گونه روایت‌ها توسط استعمارگران سفید بر تأکید بر تعلق به یک تاریخ طولانی مهاجرت آریائیان به منطقه و تصدیق حضور آنها از مهاجران و تبدیل به ساکنان صورت می‌گرفت. برای مطالعات بیشتر در این باره بنگرید به: Ballantyne, Tony, *Orientalism and Race*, New york, Palgrave, 2002.

جسمانی و خصوصیات اخلاقی و روحی آن‌ها را در مردم آلمان می‌دیدند (برزون، ۱۳۸۷: ۶۷۷). این دیدگاه‌ها تأثیرات عمیقی بر سیاست‌مداران آلمانی چون ویلهلم قیصر و هیتلر داشتند (Strik, 2006: 61,62؛ دایره‌المعارف ناسیونالیسم، ۱۳۷۷). به‌ویژه در طول جنگ جهانی اول، پان ژرمانیسم به سیاست اصلی آلمان تبدیل شد (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۸۰ و ۵۸) و در دوران بعد از جنگ و به‌ویژه در دوران جنگ جهانی دوم به شکل نژادپرستی درآمد و توسط آدلف هیتلر و آلفرد روزنبرگ به ایدئولوژی نازیسم مبدل گشت. این ایدئولوژی نژادپرستانه چنین پرداخته شد که موفقیت‌های تمدن‌سازی توسط گروهی از افراد بشر که به نژاد آریا تعلق داشته‌اند به وجود آمده و علت انحطاط تمدن‌ها نیز به خاطر آمیزش با نژادهای دیگر-که از دید آن‌ها پست محسوب می‌شدند، بوده است (دورانت، ۱۳۶۸: ۱۸۶). تنازع برای بقا یا به عبارت واضح‌تر جنگ راهی بود که این نظریات برای اثبات فضایل و کمالات نژاد آریایی پیش پای سیاستمداران قرار می‌دادند. از دید آن‌ها نابرابری -که نابرابری نژادی هم یک نمونه از آنهاست- وضعیتی است که طبیعت در همه حوزه‌ها به آن تمایل دارد (بومر، ۱۳۸۰: ۷۵۸ و ۷۶۱). از دید این نظریه‌پردازان، آنچه انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد و مبنای همبستگی اجتماعی و سیاسی می‌شود، همان خون و نژاد است (همان: ۷۶۰). از دید آن‌ها همان‌گونه که تمامی فضایل و کمالات انسانی و استعداد تمدن‌سازی از آن نژاد آریا بود، نژاد سامی واجد تمام ویژگی‌های یک نژاد پست بود. یکی از اولین و بزرگترین نظریه‌پردازان این حوزه- که به‌شدت دیگر نظریه‌پردازان آلمانی را تحت تأثیر خود قرارداد و اتفاقاً مدت‌ها در ایران سمت‌های دیپلماتیک داشت، کنت دوگوبینو فرانسوی بود که به شیوه‌ای رادیکال از نژاد در تفاسیر تاریخی خود بهره می‌گرفت. گوبینو در رساله «عدم برابری نژادهای انسانی» عامل نژاد را مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در تاریخ انسان‌ها می‌داند و علت انحطاط و سقوط تمدن‌ها را در فساد نژادها جستجو می‌کند. وی که به‌شدت گرایش‌های ضد سامی داشت، تمام خصایل خوب را به نژاد آریا و تمامی صفات زشت را از آن نژاد سامی می‌داند (گوبینو، بی‌تا: ۹). وی که ایرانیان را از نژاد آریا برمی‌شمارد، علت انحطاط تمدن ایرانیان را اختلاط نژاد آن‌ها با اعراب برمی‌شمارد (ناطق، ۱۳۶۴: ۱۱۹).

نژاد آریا در گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا به یکی از مهم‌ترین عناصر هویتی ایرانیان

تبدیل شد. البته مفاهیم مربوط به آریا از زمان هخامنشیان و ساسانیان در ایران سابقه داشته است. در دوران باستان، ایران هم نام سرزمین و هم در معنای نام مردم آن به کار می‌رفت، هرچند که بعید است قبل از ساسانیان به آن نام نامیده شود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۳۵). مسعودی سرزمین ایران را ایرانشهر می‌نامد و ایر را به معنای خیر و برتری می‌داند و حتی ناحیه‌ای را «ولایت آریان شهر» معرفی می‌کند (مسعودی، ۱۳۴۹: ۳۸ و ۳۹). حمزه اصفهانی هم آن را به جای ایران به کار برده است: «بدان که ربع مسکون با تفاوت نواحی آن در میان هفت قوم بزرگ یعنی چین، هند، سودان، بربر، روم، ترک و آریان تقسیم شده است.» سپس تأکید می‌کند که «آریان که همان ایران (فرس) است در میان این کشورها قرار دارد» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲)؛ اما این مفهوم هیچ‌گاه معنای نژادی نداشته و اغلب به واحد سرزمینی و ساکنان آن اطلاق شده است (Zia ebrahimi, 211: 454). بسیاری از پژوهشگران چون چاترجی^۱ بر این نظرند که شرق‌شناسی زمینه‌ای برای پیدایش ناسیونالیسم و ایده دولت-ملت فراهم ساخت^۲ (Asgharzadeh, 2007: 1). هنگامی که شرق‌شناسان یک گذشته واقعی یا خیالی را بازسازی کردند، شرقی‌ها از آن برای برسازي هويت ملي خود بهره جستند. چون در این نظریات نژادی، ایرانیان یکی از شعبات عمده نژاد آریایی در شرق به شمار آمده بودند، ایرانیان از این کشف بزرگ شرق‌شناختی با آغوش باز استقبال کردند و از این امر به‌عنوان یکی از ارکان هویتی خود برای تشابه‌بخشی خود با اروپائیان و تمایزبخشی با اعراب و ترکان بهره جستند. تاریخ‌نگاری و ادبیات ناسیونالیستی سرشار از استناد جستن به آریایی‌نژاد بودن ایرانیان گردید.

۶- بازنمایی هويت ملي مبتني بر نژاد در بين ايرانيان

همان‌گونه که بیان گردید، دوران جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن برای ایرانیان دوران بسیار تأثیرگذاری بود. با توجه به وقایع و حوادث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و حضور اشغالگران

1 - Partha chatterjee

۲ - در موردی بسیار مشابه ترک‌های جوان در ترکیه هم به خاطر شکست در جنگ بالکان و تأثیرات شگرف شرق‌شناسی آلمانی، روشنفکران ترک چون یوسف آک‌چورا متمایل به ناسیونالیسم آلمانی شده و حزب اتحاد و ترقی مروج اندیشه‌های نژادی شد در نهایت پان‌ترکیسم ایدئولوژی آنها شد (Isyar, 2005: 346, 348, 355).

روس و انگلیس و عثمانی، ایرانیان که استقلال سیاسی و اجتماعی خود را در معرض خطر می‌دیدند، به بازتولید هویت خود در شرایط آن روز اهتمام جدی ورزیدند. بسیاری از کوشندگان سیاسی و فرهنگی از جمله شاعران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران در آثارشان به هویت ایرانی و بازتولید آن توجه خاصی نشان دادند. بررسی اسناد و شواهد این دوران و سال‌های بعدی نشان می‌دهد که با ناکامی جنبش مشروطه، فعالان سیاسی و اجتماعی ایرانی دیگر امیدی به اصلاحات پارلمانی و تدریجی نداشتند و معتقد شدند که با جامعه «کثیرالملة» ای چون ایران نمی‌توان آماده تجدد شد. لازمه آینده روشن و متجدد، ایجاد یک ملت واحد است و دگرگون ساختن جامعه توسط یک دولت-ملت؛ بنابراین هویت ملی به مهم‌ترین مسئله و مشغله این فعالان تبدیل شد. ناسیونالیسم این دوره تحت تأثیر حوادث و وقایعی چون نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، دخالت‌های بیگانگان و تهدیدات پان‌ترکیسم، صورت رادیکالی پیدا کرد و ناسیونالیسم متعادل و همگرا با مذهب به سمت غیرمذهبی شدن رفت؛ اما آنچه در این بازتولید و بیان مؤلفه‌های هویتی ایرانیان حائز توجه است، تبدیل مؤلفه نژاد به‌عنوان یکی از ارکان هویتی ایرانیان است. هرچند مفاهیم نژادی در آثار کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و آقاخان کرمانی آمده بود، ولی چندان مجال انعکاس و اقبال در جامعه ایرانی نیافته بود. آخوندزاده زرتشتیان را هم‌زبانان و هم‌جنسان ایرانیان می‌نامد و بر پیوستگی نژادی ایرانیان و پارسیان تأکید می‌کند. در مورد خودش می‌نویسد: «گرچه علی‌الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۲۴۹). از دغدغه‌های اصلی میرزا آقاخان کرمانی، بازپرداخت هویت ملی و هوشیاری ملی ایرانیان بود و کتاب *آئینه سکندری* را بدین منظور به نگارش درآورد. در اهمیت تاریخ می‌گوید «شرافت و اصالت هر قوم را از تاریخ آن باید شناخت و پاسدار ملیت و قومیت و جنسیت ایران در برابر تندباد حوادث همانا تاریخ است» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۸). مؤلفه نژاد در نظر وی عامل مهمی از هویت ایرانی است. وی نژاد ایرانی را می‌ستاید و ایرانیان را «ملت قدیم و جنس شریف سخت‌عنصر» می‌داند که با همه فرازوفرودها همچنان بر صفحه تاریخ پایدار مانده، باین حال تأسف می‌خورد که ایرانی‌ها «نژاد و بزرگی خود» را فراموش کرده‌اند (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۴ و ۲۷۸).

۱ - برای نمونه بررسی درون‌مایه‌های اشعار شاعرانی چون عارف و عشقی نشانگر آن است که ناسیونالیسم آنها با اسلام و تشیع پیوندی ندارد (آجودانی، ۱۳۸۵: ۱۸).

در طی جنگ جهانی اول و سال‌های پس‌از آن که بنا به دلایل ذکر شده، ایرانیان به شدت دنبال بازتولید هویت ایرانی بودند، بار دیگر مسئله نژاد ایرانیان و این بار به صورت مشخص تر نژاد آریا توسط بسیاری از نویسندگان و شاعران و روزنامه‌نگاران مطرح شد و با تأکید فراوان بر آن، به یکی از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان تبدیل شد. اکبری بر این نظر است که قائل شدن به عنصر نژادی در ساختمان ملیت ایرانی، در پرتو ایدئولوژی‌های آن روزگار - به ویژه ایدئولوژی نژادپرستانه جدید اروپا - صورت می‌گرفت، زیرا در صورت اولیه هویت ملی ایرانی در دوران مشروطیت، اساساً نشانه‌ای از قائل شدن به وحدت نژادی به عنوان یکی از عناصر سازنده ملیت ایرانی دیده نمی‌شود (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۵۴). در دوران جنگ جهانی اول به علت دشمنی ایرانیان با روسیه و انگلستان و آلمان دوستی آن‌ها، برلن کانون فعالان سیاسی و فرهنگی ایرانیان گشته و نشریاتی چون کاوه و بعد ایرانشهر به ارگان آن‌ها تبدیل شد. از اهداف راهبردی این کانون، علاوه بر مقابله با نفوذ روس و انگلیس در ایران، ایجاد یک هویت متمایز با دیگر مسلمانان بود (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۲۱). به نظر می‌رسد ایرانیان در دوران برلن‌نشینی تحت تأثیر ناسیونالیسم مبتنی بر نژاد و فرهنگ آلمانی واقع شده باشند، به طوری که بازتاب آن در بررسی مضامین نشریات کمیته برلن و در آثار بعدی‌شان مشاهده می‌شود. در این سال‌ها، میرزا محمود غنی‌زاده از شعرای آذربایجان که به حلقه کاوه در برلن پیوست و اشعاری وطنی سرود، در مثنوی هذیان خود آورده است که «فضایل آلمانها به حکم المجالسه مؤثره، ما یک عده ایرانی و غیر ایرانی از هند و مصر و ترکیه و قفقاز را [که در برلین بودند]، سخت متنبه داشت و اثر غریبی در مزاج‌های ما کرده بود...» (غنی‌زاده، ۳۳۲: ۳۴). در این دوران نظریه روح ملی مبتنی بر فرهنگ-قومیت در آلمان تعریف مسلط ملیت بود. آثار نویسندگان آلمانی در باب شرق‌شناسی و ایران‌شناسی که با چنین رویکردی به نگارش درمی‌آمد، در نشریاتی چون کاوه نمود بارزی می‌یافت. کاوه در شماره‌های مختلف، بخشی را به معرفی و شرح این آثار اختصاص می‌داد. از جمله کتاب «اساس زبان‌شناسی ایران»^۱ به قلم چند نفر از شرق‌شناسان آلمانی، کتاب ادبیات اوستا از گلدنر، ادبیات پهلوی قدیم اثر وست انگلیسی، ادبیات فارسی، اثر هرمان اته و بسیاری کتاب‌ها در باب تاریخ، ادبیات و جغرافیای ایران (کاوه، ۱۳۳۶: ش ۲۷). برسازی هویت ملی مبتنی بر نژاد آریا، در آثار حسین کاظم‌زاده معروف به ایرانشهر،

از کوشندگان برلنی بارز است. ایرانشهر آشکارا یکی از عناصر اصلی هویت ایرانی را نژاد آریا معرفی می‌کند: «هر فردی که خون آریایی دارد و خاک ایران را وطن خود می‌شمارد، خواه کرد و بلوچ و خواه زرتشتی و ارمنی باید ایرانی شمرده و ایرانی نامیده شود» (ایرانشهر، ۱۳۹۲: ۷۵). ایرانشهر تحت تأثیر نظریات آلمانی هویت ملی به دنبال «تجلیات روح ایرانی» است و چون در این راه پیش‌تر می‌رود به «نژاد آریایی»، «ذکوت آریایی» و «خصایص نژاد ایرانی» می‌رسد (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۷۸). نگاه ایرانشهر به هویت ملی، یک نگاه ذات‌گرا است که مسائل اخلاقی و روحی افراد به تبع نژاد آن‌ها در جامعه و رفتار فردی و اجتماعی آن‌ها بروز می‌یابد. وی تأکید دارد که «روح ایران همان روح عالی قدیم است» و تغییر خاصی در آن ایجاد نشده است (همان: ۲۰۶). «روح ایرانی مانند آئینه صاف تمام خصایص و فضایل مخصوص نژاد سربلند آریایی را در همه دوره‌های تاریخی خود هویدا و جلوه‌گر ساخته است. روح ایرانی همواره نمایشگاه تجلیات روح آریایی گردیده و در میان قرن‌های استیلا و وحشی‌گری و تخریبات، مزایای نژاد هندواروپایی یعنی حدت، ذکوت، سرعت انتقال، علو فکر، وسعت ذهن، بلندی خیال، فراوانی محصولات دماغی و قدرت تحلیل بردن و تربیت نمودن اقوام دیگر را همیشه نشان داده و نگاه داشته است.» (ایرانشهر، بی‌تا: ۱۲) وی یگانگی نژادی ایرانیان با اروپاییان را یادآور شده و بابیان عقب افتادن ایرانیان در علم و ترقی از خواهران آریایی خود، تأکید دارد که روح ایرانی زنده است و نژاد نو ایرانی دوباره به پا خواهد خاست (همان، ۹۰). ایرانشهر که به دنبال بازتولید هویت ایرانی بود و همواره نژاد نوزاد و جوان ایرانی را مورد خطاب قرار می‌داد، عقیده دارد که ایرانیان قادر هستند با اتکا به استعداد و ذکوت آریایی دوباره یک تمدن درخشانی را بنیان گذارد (ایرانشهر، ۱۳۹۳: ۱۹۴). این دیدگاه نظریه تمدن‌سازی نژاد آریا را که نظریه‌پردازان نژادگرا عنوان می‌کردند، به یاد می‌آورد. وی حتی گاهی موارد از لزوم تصفیه خون ایرانی و روش‌های آن صحبت به میان می‌آورد (ایرانشهر، ۱۳۹۳: ۴۳۵). نامه فرنگستان^۱ از نشریاتی که به دنبال کاوه و ایرانشهر توسط دانشجویان ایرانی در آلمان

۱ - نامه فرنگستان توسط نسل دوم ایرانیان مقیم آلمان کسانی چون مشفق کاظمی، احمد فرهاد، حسین نفیسی، غلامحسین فروهر، تقی ارانی و دیگران در سال ۱۹۲۲ «جمعیت امید ایران» را بنا نهادند، منتشر می‌شد. این جوانان تحت تأثیر تبلیغات پان‌زرمنی نازی‌ها بودند و کسانی چون فروهر طرفدار حزب ناسیونال سوسیال شده و ارانی هم قبل از گرایش به کمونیسم یک ناسیونالیست دواتشه بود (بهنام، ۱۳۷۹: ۵۸ و ۶۸).

منتشر می‌شد، در مورد ناحیه آذربایجان می‌نویسد: «این ناحیه که از ازمه قدیمه مسکن اقوام آریان نژاد و یکی از مهم‌ترین مهدهای تمدن ایرانی بوده، آثاری به ظهور رسانده که الحق باید تمام آریان‌های دنیا به آن افتخار کنند» (نامه فرنگستان، ۱۳۰۳: ۲۴۷). پرویز کاظمی هم در مقاله‌ای عید نوروز را «اساس قومیت نژاد ایرانی» دانسته که ایرانیان به‌وسیله نوروز «یاد از قومیت خود می‌کنند و به افتخار اجداد پر شأن خود جشن می‌گیرند» (کاظمی، ۱۹۲۵: ۵۵۸).

چنین به نظر می‌رسد که آلمان‌گرایی نویسندگان و شاعران ایرانی پلی برای نژادگرایی آن‌ها بوده است. فعالان سیاسی و اجتماعی ایران در این دوران جنگ جهانی اول به تبلیغات دامنه‌داری به نفع آلمان دست زدند. این احساسات آلمان‌دوستی در شعر و جراید این دوره انعکاس ویژه‌ای یافته است. ادیب پیشاوری یکی از این شاعران بود که قیصرنامه را در اولین سال شروع جنگ جهانی مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت بر وزن شاهنامه فردوسی سرود. مضمون عمده این ابیات هواداری از آلمان و دشمنی با روس و انگلیس و ترغیب مردم به جانبازی و مبارزه در راه وطن بود. از جمله:

ز قیصر ببالید گیتی به فخر چو جمشید والا ز تخت صطخر
ندانی که این قیصر ژرمن است که هشتم فلک در برش جوشن است

(ادیب پیشاوری، بی‌تا: ۱۱۵ و ۱۲۸)

وحید دستجردی نیز اشعار پرشوری را در وصف جنگاوری آلمان‌ها می‌سرود و در اویش اصفهان را وامی‌داشت آن‌ها را در کوی و برزن بخوانند و مردم را بیشتر به شور آورند. کامیابی‌های آلمان دریکی از ترجیع‌بندهای دستجردی این‌گونه جلوه‌گر می‌شود:

به پنجه‌ی آهنین دولت آلمانیا فشرد چون حلق روس نای بریطانیا
کله‌ی اسلاو کوفت گرزهی ژرمانیا ایرانی، ای یادگار از کی و ساسانیا!

او در ادامه این شعر یگانگی نژادی ایرانیان را یادآور شده و می‌سراید:

ایرانی با ژرمن است متحد اندر نژاد هردو به میدان جنگ پیلتن و شیرزاد

(آرین‌پور، ۱۳۸۲: ۳۲۳)

ابراهیم پورداوود از ایرانیان برلنی و همکار نویسندگان کاوه و ایرانشهر، به مدت نیم قرن ایران‌گرایی را ترویج نمود، در شرح‌حال پارسیان سروده:

دین و زبان و نژاد آنان نیکوست آنچه زما کاسته مانده در ایشان

(مصطفوی، ۱۳۷۲: ۳۴۷)

نماد آریاگرایی ناب در این سال‌ها کسی نیست، جز ابوالقاسم عارف قزوینی، شاعر و تصنیف‌خوان معروف. وی که از فعالان سیاسی و اجتماعی این دوره محسوب می‌شد و در مهاجرت ملیون به کرمانشاه و تشکیل دولت مقاومت ملی حضور داشت، به استانبول رفت؛ اما در آنجا با دیدن تبلیغات پان‌ترکیستی و سوء‌نظر ترک‌ها نسبت به آذربایجان، جایگاه آن‌ها را از موضع یک متحد در جنگ به یک دشمن تغییر داد و نه تنها وی، بلکه میرزاده عشقی نیز در یک جریان ضد ترک‌گرایی، شروع به سرودن هجویه‌هایی علیه عثمانی و ترک‌ها نمودند (شیرازی، ۱۳۹۵: ۵۳۶). در این دوران توجه به پی‌جویی هویتی ایرانیان و به‌ویژه کنکاش در هویت نژادی با یک‌بار عاطفی و هیجانی خاصی همراه بود که اشعار عارف نمونه‌ای از چنین رویکردی است. عارف مطلع دیوانش را چنین شروع می‌کند:

به نام آن‌که اوستایش کتاب است	چراغ راه دینش آفتاب است
مهین دستور دربار خدایی	شرف بخش نژاد آریایی
شفق چون سرزند هر بامدادش	پی تعظیم خور شادم به یادش
...چو من گر دوست داری کشور خویش	ستایش بایدت پیغمبر خویش

در این ابیات هویت ایرانی از منظر باستان‌گرایی تبیین شده است و مؤلفه نژاد آریایی عامل تعیین‌کننده‌ای به شمار آمده است. عارف تلاش فراوانی دارد تا خلوص نژادی و پیوستگی تباری خود را به ایرانیان باستان و نژاد آریا اثبات نماید. در ادامه همین مطلع دیوانش می‌سراید:

ندارم هیچ اگر این فخر دارم که یک ایرانی والا تبارم
به خون دل زیم زین زیست شادم که ایرانی بود خون و نژادم

(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۲۱)

از دید عارف و هم‌فکرانش، نژاد ایرانی همچنان پیوستگی و خلوصش را حفظ کرده و هیچ خللی در این باره به وجود نیامده است:

مرا قومیت از زردشت و گشتاسب بود محکم

به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم (همان: ۳۱۴)

تأثیرپذیری عارف و هم‌فکرانش از نظریات نژادی عصر خود کاملاً هویداست. در زندگی‌نامه‌ای که عارف برای خودش تنظیم کرده، تلاش برای خالص نشان دادن نژاد و تبارش که به نظر به یک مسئله روحی و روانی برای وی تبدیل شده، محور اصلی زندگی‌نامه وی را تشکیل می‌دهد. عارف اجداد خود را «کله‌بزی یا مراغی» می‌نامد که «ایرانی نژاد» هستند. آن‌ها که در مناطق الموت و رودبار زندگی می‌کنند، هرچند ظاهراً اسلام آورده‌اند، اما همچنان بر دین نیاکان خود پایبند هستند. از دید عارف بشره آن‌ها پاکی نژاد و خون آن‌ها را ظاهر می‌کند. در توصیف پسرعمویش روشن که از نظر وی یک ایرانی پاک‌نژاد بود و یادآور «روح پاک نیاکان و همه ایرانیان پاک‌نژاد دوره جهان‌داری و جهان‌بانی با عظمت ایران» بود. در تعصب به خون و نژاد خویش می‌گوید «من همه‌چیز وطنم را دوست می‌دارم و به پاکی خون و نژاد خویش نیز اطمینان دارم. همان کشش و تعصب نژادی است که مرا وادار به ثناگویی از پیغمبر پاک‌نهاد ایران نموده است. افتخار دارم که پدران من پشت‌به‌پشت، پدر بر پدر دارای آیین پاک ایران کهن و خون ایرانی بوده که همان خون تا آخرین نفس در شریان من جریان خواهد داشت:

خون ایرانی پاک است چنان کز پاکی گر بریزیش مبدل به دگر خون نشود.»

(همان: ۲۳۷ و ۲۳۸)

محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) که در جریان جنگ جهانی اول و در جو آلمان‌گرایی مردم

کشورش همراه با آن‌ها این‌گونه از پیروزی آلمان‌ها ابراز خرسندی می‌کند:

قیصر گرفت خطه‌ی ورشو را در هم شکست حشمت اسلو را

(بهار، ۱۳۸۲: ۲۳۰)

این حس نژادگرایی بهار، به شکلی جدی‌تر هنگامی بروز می‌کند که برانگیختن خون کیانی ملت آریایی ایران را مانند ژرمن‌ها آرزو می‌کند:

ای هم‌وطنان کینه روی تا کی و تا چند کو عرق نژادی، کو آن عصبیت

... امید که جنبش کند این خون کیانی در ملت آریین

گیرند ز سر مرد صفت تازه‌جووانی چون مردم ژرمن (همان: ۲۳۵)

این اندیشه او تا آنجایی پیش می‌رود که در زمان هرج‌ومرج تهران وقتی از او دلیل انقلاب خراسان را جویا می‌شوند، علت را در خون پاک ایرانی می‌جوید:

جایی که پایتخت بلرزد از چند تن منافق جانی

نخروشد از چه ملک خراسان با خون پاک و عرق کیانی (همان: ۲۸۳)

یا در نمونه‌ای دیگر در قصیده‌ای که به‌نوعی تاریخی منظوم از حوادث ایران است، وقتی به قسمت خروش یعقوب لیث بر خلیفه عباسی می‌رسد، چنین سر می‌دهد:

ناگه به فر ایزدی از بیشه شد پدید یعقوب لیث، شیر بیابان سیستان

آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد سهم عرب برون ز دل قوم آریان

(همان: ۳۲۲)

در آستانه تشکیل دولت پهلوی محمود افشار در نشریه آینده خود سه عامل وحدت ملی ایرانیان، «وحدت دیانتی، نژادی و تاریخی» عنوان کرده و معتقد است که نژاد زرد و سامی در ملت بومی آریایی درآمیخته و ایرانیان وحدت نژادی خود را حفظ کرده‌اند (افشار، ۱۳۰۶: ۵۶۲ و ۵۷۴) تاریخ‌نگاری ایرانی در سال‌های پس از مشروطه که به صورتی آگاهانه به

دنبال خودشناسی و هویت‌یابی جدیدی بود، بر ناسیونالیسم باستان‌گرا تکیه داشت. برتری نژاد آریا که بعد از جنگ جهانی اول در اروپا همچنان تداوم داشت، دیدگاه تاریخ‌نگارانه مورخانی چون پیرنیا را شکل داده بود (Atabaki, 2009: 74). اندیشه‌هایی از این دست برای هویت‌سازی دولت پهلوی به میراث رسید. فروغی در خطابه تاج‌گذاری رضاشاه، وی را پادشاهی «ایرانی‌نژاد» خواند که به دنبال احیای عظمت و شکوه باستانی ایران است (مکی، ۱۳۶۶: ۴۰). گفتمان آریاگرایی به یکی از مؤلفه‌های مهم هویت‌بخشی ایرانیان در تمام طول حکومت سلسله پهلوی تبدیل شد و علاوه بر دولت پهلوی بسیاری از جریان‌های سیاسی و اجتماعی و شخصیت‌های مهم را - حتی آنان که با دولت پهلوی میانه خوبی نداشتند - تحت تأثیر خود قرارداد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۷). علی‌اصغر حکمت از فعالان سیاسی و فرهنگی دوره پهلوی تأکید خاصی بر نژاد آریایی به عنوان یکی از عوامل مهم وحدت ملی ایران دارد: «رضاشاه به هوش و قریحه طبیعی به مسئله وحدت نژادی ایران پی برد و سعی نمود، آغاز سیاست خود را در تقویت از یکپارچگی وحدت ملی قرار دهد» (حکمت، ۱۳۵۲: ۲۶) و در بررسی وضعیت فعلی ملت ایران عنوان می‌کند «ملت امروز ما جامعه‌ای است که از اصل پاک نژاد فرخنده آریایی بوجود آمده» و عناصر نژادی دیگر در آن منحل شده و ملت ایران اصالت و یگانگی خود را از دست نداده است (حکمت، ۱۳۵۲: ۲۴). در سال ۱۳۱۳ که در آلمان حزب نازی قدرت را در دست داشت و علمدار تفوق نژاد آریایی بود، با توجه به روابط نزدیک سیاسی بین دولت رضاشاه و رژیم نازی (شیرازی، ۱۳۹۵: ۷۱۰)، عوامل دولت آلمان به سفارت ایران در برلین پیشنهاد کردند که نام کشور ایران که در زبان‌های اروپایی به پرشیا معروف بود، به ایران تبدیل شود. وزیر امور خارجه وقت باقر کاظمی (مهدب الدوله) پیشنهاد را با نظر موافق به عرض رضاشاه می‌رساند و با تأیید او در دی‌ماه ۱۳۱۳ به تمام دولت‌های جهان اعلام می‌شود که نام رسمی کشور ایران است و در مکاتبات باید به کاربرده شود (صدیق، ۱۳۵۴: ۲۳۶/۲).^۱ دولت برای توجیه این تغییر نام اطلاعیه‌ای داد مبنی بر این که «از نقطه نظر نژادی چون مولد و منشأ زاد آریان در ایران بود، طبیعی است که ما نباید از این اسم

۱ - در این تغییر نام به قول فروغی «معرفه‌ای به نکره تبدیل شد» و تداعیات تاریخی و فرهنگی و ادبی آن در زبان و فرهنگ اروپایی قطع شد (صدیق، ۱۳۵۴: ۲۳۶/۲).

بی‌بهره بمانیم» (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۷۸). با وجود اینکه فرهنگ عمومی ملت ایران، نظریه‌های نژادی را بر نمی‌تابد، با این حال شواهد تاریخی نشان داده که ناسیونالیسم برخی جریان‌ها و اقشار تحصیل کرده مستعد نزدیک شدن به نژادگرایی و حتی نژادپرستی است. نمونه بارز چنین گروه‌هایی «انجمن ایرانویچ» است که حاصل کار آن‌ها مجموعه «ایران کوده» با حضور کسانی چون ذبیح بهروز، محمد مقدم، محمدصادق کیا و دیگران آمیخته با چنین گرایش‌هایی است (Abdi, 2001: 64). از آنجایی که یکی از کارکردهای ناسیونالیسم رضاشاهی مشروعیت‌بخشی برای سلطنت بود، در تبلیغات دولتی همچون سازمان پرورش افکار پیوندی وثیق بین ویژگی‌های ذاتی نژاد ایرانی و شاه‌دوستی برقرار می‌گردید (سپهر، ۱۳۹۲: ۲۴۲).

همان‌طور که در عرصه عمومی ناسیونالیسم دولت پهلوی مؤلفه نژاد یک عنصر اساسی در این ایدئولوژی به شمار می‌رفت، این ایدئولوژی در برنامه‌ها و متون درسی آموزش و پرورش هم نمود خاصی یافت. دستگاه آموزشی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت پهلوی، از راه‌های مختلف بر وحدت نژادی و برتری نژادی ایرانیان پافشاری می‌کرد. گفتمان نژادی به‌عنوان یک اصل محوری در تدوین متون درسی تاریخ به کار گرفته می‌شد. مؤلفین اغلب کتاب‌های تاریخ و جغرافیای عصر پهلوی اول، بخش‌هایی از صفحات اول کتاب خود را به مبحث نژاد اختصاص داده‌اند. معمولاً در آغاز کتاب‌های درسی تاریخ و جغرافیا بر این نکته تأکید می‌شود که تاریخ ایران با ظهور مادها آغاز می‌شود که از طوایف آریایی بوده و به همراه پارس‌ها «که دو طایف آریانی نژاد» بودند و در مرکز و شمال غرب و جنوب سکنی گزیدند (رشید یاسمی، ۱۳۰۹: ۲). از دید عباس اقبال سلسله هخامنشی و ساسانی از این جهت اهمیت داشتند که نشان افتخار و اعتبار نژاد ایرانی هستند. «پس از سلسله هخامنشی عظیم‌ترین دولت‌هایی است که نژاد ایرانی قبل از اسلام در سرزمین ایران تشکیل داده و یک مقدار از حیثیت و اعتبار نژاد ایرانی در تاریخ عالم از این سلسله و پادشاهان نامدار آن است» (اقبال، ۱۳۱۵: ۳).

در گفتمان نژادگرایی پیوند محکمی بین باستان‌گرایی و غرب‌گرایی استوار بود. تعلق ایرانیان به نژاد آریایی همواره یادآور شکوه تمدن باستانی ایرانیان چون هخامنشیان و

ساسانیان و موجبات غرور ملی بود. سلسله‌های هخامنشی و ساسانی در تاریخ ایران بسیار اهمیت داشتند. از سوی دیگر در این گفتمان همواره بر پیوند زبانی و نژادی ایرانیان با اروپاییان تأکید می‌شد و ایرانیان را به‌عنوان یکی از شعبات مهم نژاد هندواروپایی و سرزمین ایران به‌عنوان مهد نژاد آریایی معرفی می‌شد (فلسفی، تاریخ سال اول دبیرستان‌ها: ۸۲، ۸۵، ۸۶ و ۹۰). در این گفتمان درحالی‌که خودی‌سازی اروپاییان به‌عنوان خویشاوندان نژادی ایرانیان تأکید بسیار می‌شد، دگرسازی اعراب بسیار پررنگ بود. اعراب به‌عنوان نژاد سامی در مقابل ایرانیانی قرار می‌گرفت که دارای ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی و حتی سرزمینی متفاوتی با ایرانیان بودند (حکیم‌الهی، بی‌تا: ۳۳) چهره اعراب بسیار منفی نمایانده می‌شد. آن‌ها قومی «بی‌تمدن»، «سوسمار خوار» و «پابرهنه» (فهودی، ۱۳۱۵: ۱۳۴ و ۱۶۷) «قومی صحراگرد، خشن، بی‌رحم و بی‌تربیت» به تصویر کشیده می‌شدند (فرهپور، ۱۳۰۷: ۹۶). این دگرسازی اقوام دیگر چون ترک‌ها را نیز در برمی‌گرفت. «قاجاریه طایفه [ای] هستند ترک و اجنبی و از منسوبین ترکمانان آق قوینلو» (اقبال آشتیانی، ۱۳۰۵: ۲۱۹). تأکید بر تعلق ایرانیان به نژاد آریا که دارای خصایص برجسته‌ای چون آزادی‌طلبی، بزرگ‌منشی و تمدن‌سازی بودند، با این توصیفات حس برتری نژادی آریائی‌ان را القا می‌کرد.

نگاه به هویت نژادی یک نگاه ذات‌گرایانه و ازلی‌انگارانه بود. بر اساس پندارهای این دیدگاه، همان‌گونه که نژادهای مختلف دارای ویژگی‌ها و خصوصیات مختلف بودند، از بعد ویژگی‌های اخلاقی و روانی نیز چنین تفاوت‌هایی موجود بود. علی‌اصغر حکمت، قدرت و عظمت امپراتوری هخامنشی را ناشی از «نیروی حیاتی و قوت ذاتی یعنی *Vitalete*» می‌داند (حکمت، ۱۳۵۲: ۲۰). نویسنده دیگری، دلیل انحطاط امپراتوری هخامنشی را «از دست دادن خصایص نژادی» عنوان می‌کند (خسروپور، ۱۳۰۷: ۱۸۷). بر اساس یک تحلیل محتوایی که مؤلفه تباری را در کتاب‌های درسی بررسی کرده، مفاهیمی نظیر نژاد ایرانی، نژاد آریا، آریین و آریایی ۱۴۶ بار در کتاب‌های درسی دوره پهلوی اول به‌کاررفته است (شکور قهاری، ۱۳۹۲: ۲۶۲). باوجود این که بعد از جنگ جهانی دوم آریا‌گرایی در غرب مورد نقد جدی قرار گرفت و تقریباً از صحنه سیاسی و اجتماعی ناپدید شد (Zia ebrahimi, 446) اما برعکس در ایران هنوز هم یک گفتمان هویتی مؤثر و پابرجاست. در ایران در دهه‌های اخیر

حتی برخی دیدگاه‌ها یافت می‌شود که از اندیشه‌های نژادی اروپای سده نوزده هم فراتر رفته است.

نتیجه

بررسی انتقادی مبانی و مؤلفه‌های هویت ملی، برای آگاهی از علل و چگونگی شکل‌یابی آن، امری لازم و شایسته می‌نماید. هویت ملی ایرانی در طی حوادث و زمان‌های مختلف و به‌ویژه در دوران گذار از عصر ماقبل مدرن به دوران جدید، دچار دگرگونی‌هایی گردید. به باور برخی از تحصیل‌کردگان و روشنفکران ایران در عصر قاجار و اوایل پهلوی، هویت مبتنی بر وحدت ایران، می‌بایست جایگزین هویت مبتنی بر کثرت در عین وحدت گردد. مؤلفه نژاد در دوران جنگ جهانی اول تحت تأثیر اندیشه‌های نژادی اروپا و شرایط سیاسی و اجتماعی خاص ایران مورد استقبال واقع گردید. بعد از جنگ جهانی اول گرایش محافل سیاسی و اجتماعی از دموکراسی پارلمانی به‌سوی دولت مطلقه‌ای متمایل شد که برای ساخت این دولت نیاز به یک هویت یکپارچه و خالص احساس می‌شد. اندیشه‌های نژادی شکل‌گرفته در اروپا که تمامی کمالات و استعدادها را اخلاقی، جسمی و تمدن‌سازی را به نژاد آریا اختصاص می‌داد، به خاطر شمولیت آن در مورد ایرانیان، از سوی اقشاری از جامعه به‌شدت پذیرفته شد و نژاد به‌عنوان یک عامل مؤثر در گفتمان هویت‌ساز این دوران و به‌ویژه در دوران حکومت پهلوی مطرح گردید. باوجوداینکه گفتمان نژادی پس از جنگ جهانی دوم و به بار آوردن آن‌همه فجایع به‌بوته نقد گذاشته شد و غیراصولی و غیرعلمی بودن آن ثابت شد، به نظر می‌رسد در ایران هنوز نقد اصولی و جدی فارغ از پیش‌داوری‌های عاطفی و احساسی به خود ندیده است.

۱ - یکی از این نمونه‌ها اندیشه‌های شروین باوند است که در پایبندی به نظریه‌های نژادی تا آخر عمر ثابت قدم بود و برای این اندیشه یک فلسفه تاریخی هم قائل شده بود. کاوه بیات و مصطفی نوری، آریان به گرد یک درفش (پیش درآمدی بر اندیشه نژادگرایی در ایران معاصر)، تهران، پردیس دانش، ۱۳۹۳.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۵)، *یا مرگ یا تجدد*، تهران، نشر اختران.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۷)، *الفبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز، نشر احیاء.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، *اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی*، تهران: انتشارات پیام.
- آرین پور، یحیی (۱۳۵۰)، *از صبا تا نیما*، تهران، ج ۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷)، *جنگ جهانی اول؛ ایران و جنگ جهانی اول*، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۷)، *دولت موقت ایران؛ ایران و جنگ جهانی اول*، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
- ادیب پیشاوری، سید احمد (بی‌تا)، *قیصرنامه*، مجموعه کتاب‌های خطی مجلس شورای اسلامی، به شمار ثبت: ۸۷۶۶۶.
- اشرف، احمد (۱۳۸۷)، *هویت ایرانی به سه روایت*، ترجمه حمید احمدی، بخارا، ش ۱۳، صص ۱۰۹-۱۲۷.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، *سنی ملوک‌الارض والانبیاء*، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اقبال آشتیانی (۱۳۰۵)، *عباس دوره تاریخ عمومی*، سال سوم متوسطه.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۱۵)، *تاریخ دوم متوسطه*، بی‌جا.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران: نشر نی.
- اوز کریملی، اوموت (۱۳۸۳)، *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران:

مؤسسه مطالعات ملی.

- اوکانر، فردریک (۱۳۷۶)، *از مشروطه تا جنگ جهانی اول (خاطرات کنسول انگلیس در تهران)*، ترجمه حسن زنگنه، تهران، نشر شیرازه.
- *ایران‌شهر* (مجله)
- باست، الیور (۱۳۷۷)، *آلمانی‌ها در ایران*، ترجمه حسین بنی اسد، تهران، نشر شیرازه.
- برزون، ژاک (۱۳۸۷)، *پانصد سال حیات فرهنگی غرب*، ترجمه ابوتراب سهراب، تهران، انتشارات نگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۲)، *دیوان*، تهران، نشر آزاد مهر.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۷۹)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران، امیر کبیر.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۹)، *برلنی‌ها*، تهران، نشر فرزانه.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران، فرهنگ گفتمان.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۳)، *تأملاتی نظروزرانه درباره هویت ملی ایرانی*
/http://towfigh.blogfa.com.
- حسین مکی (۱۳۶۶)، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۶، تهران، نشر ناشر.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۵۲)، یادداشت‌هایی از عصر پهلوی (یکپارچگی ایران)، *مجله خاطرات وحید*، ش ۲۴، مهر، صص ۱۹-۳۴.
- حکیم‌الهی، نصرت‌الله (بی‌تا)، *تاریخ دوم دبیرستان*، چاپخانه دانش.
- خسروپور (۱۳۰۷)، *مجموعه امیر، تاریخ پنجم و ششم ابتدایی*، بی‌نا.
- داوری، رضا (۱۳۶۵)، *ناسیونالیسم و انقلاب*، تهران: انتشارات دفتر پژوهش‌های اسلامی.
- *دایره‌المعارف ناسیونالیسم* (۱۳۸۳)، زیر نظر الکساندر ماتیل، ترجمه کامران فانی و نورالله

- مرادی، ج ۳، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- دوران، ویل و آرنه (۱۳۸۰)، *درس‌های تاریخ*، ترجمه محسن خادم، تهران، انتشارات ققنوس.
- رای، دنیس (۱۳۸۵)، *انگلیسیان در ایران*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، نشر اختران.
- سپهر، لسان (۱۳۹۲)، *شاه، میهن، ایمان؛ اسنادی از انجمن‌ها و موسسه‌های فرهنگی-اجتماعی دوره رضاشاه*، به کوشش رضا مختاری اصفهانی، معاونت ارتباطات و اطلاع‌رسانی رئیس‌جمهور، تهران، خانه کتاب.
- سپهر، مورخ‌الدوله (۱۳۶۲)، *ایران در جنگ بزرگ*، تهران، انتشارات ادیب.
- شکورق‌هاری، معصومه (۱۳۹۲)، *بررسی انتقادی تصویر رسمی از ایرانیت در متون درسی تاریخ، جغرافیا و ادبیات فارسی در مدارس عصر پهلوی اول*، پایان‌نامه دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه آزاد (واحد علوم و تحقیقات).
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵)، *ایرانیت، ملیت، قومیت*، تهران، جهان کتاب.
- صدیق، عیسی (۱۳۵۴)، *یادگار عمر*، تهران، دهخدا.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، *دیوان*، به کوشش مهدی نور محمدی، انتشارات سنایی.
- غنی‌زاده، میرزا محمود (۱۳۳۲)، *آثار منظوم غنی‌زاده*، به کوشش فضل‌الله غنی‌زاده، تهران، چاپ اختر شمال.
- فرهپور (۱۳۰۷)، *تاریخ ایران و عالم*، کتابخانه علمی.
- فرهودی (۱۳۱۵)، *تاریخ عمومی و ایران*، دوم دبیرستان، بی‌نا.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران، نشر نی.
- فلسفی، نصرالله (بی‌تا)، *دوره تاریخ عمومی اول دبیرستان*، شرکت چاپ کتاب.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.

- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات*، ج ۲، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، طرح نو.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۸)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۲)، *ایرانیان*، ترجمه حسین سیهیدی، تهران، نشر مرکز.
- کارلوترزینو، پیو (۱۳۶۳)، *رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان*، ترجمه عباس آذرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (بی‌تا)، *تجلیات روح ایرانی در ادوار تاریخی*، بی‌نا.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱)، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- کاظمی، پرویز (۱۹۲۵)، *مجله فرنگستان*، س ۱، ش ۱۱-۱۲، مارس و آوریل.
- کاوه بیات و مصطفی نوری (۱۳۹۳)، *آریان به گرد یک درفش (پیش درآمدی بر اندیشه نژادگرایی در ایران معاصر)*، تهران، پردیس دانش.
- کدی، نیکی (۱۳۷۵)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی. کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۸۴)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- کریمی، جلیل (۱۳۹۱)، احمد محمدپور، صلاح‌الدین قادری، *جامعه‌شناسی و مسئله هویت ایرانیان*، مطالعات ملی، ش ۴۹، بهار، صص ۲۹-۱۵۸.
- کسروی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، تهران، امیرکبیر.
- گوینو، آرتور دو (بی‌تا)؛ *تاریخ ایرانیان*، ترجمه ابوتواب خواجه‌نوریان، چاپ شرکت مطبوعات.
- لوفان بومر، فرانکلین (۱۳۸۰)، *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ماپرلی، جیمز (۱۳۶۹)، *عملیات در ایران*، ترجمه کاوه بیات، تهران، رسا.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (۱۳۴۹)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- مصطفوی، علی اصغر (۱۳۷۲)، *زندگی و زمانه استاد پورداوود*، بی جا، ناشر مؤلف.
- مک‌لین، مک (۱۳۸۷)، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، ترجمه حمید احمدی، تهران، میزان.
- ناطق، ناصر (۱۳۶۴)، *ایران از نگاه گوینو*، انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار.
- *نامه فرنگستان* (مجله)
- هابزبام، ای.جی. (۱۳۸۲)، *ملت و ملی گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، مشهد: نشر نیکا.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۷۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران، انتشارات زوار.
- هیث، دانکن، جودی بورهام (۱۳۸۸)، *رمانتیسزم*، ترجمه کامران سپهران، تهران، پردیس دانش و شیرازه.
- وینسنت، اندور (۱۳۷۱)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- یزدانی، سهراب (۱۳۹۱)، *اجتماعیون عامیون*، تهران، نشر نی.
- Abdi, kamyar(2001), Nationalism and the development of archeology in iran, *journal of archeology*, vol. 105, No.1,jan, p51-76.
- Asgharzadeh, alireza(2007), *Iran and the challeng of diversity*, New york.
- Ballantyne, Tony(2002), *Orientalism and Race*, New york, Palgrave.
- Boycroft, T. (1998), *Nationalism in Europe 1789-1945*, Cambridge, Cambridge university press.
- Crowson, N. J. (1997), *Facing fascism(the conserative party and the European dictators, 1935-1940)*, Routledge. London and newyork.
- Isyar, Bora, *The origin of turkish repablican citizenship: The birth of Race*, Nation and Nationalism,11(3), 2005, 343-360.
- Joan leopold(1974), *biritish applications of the aryan theory of race*

to india(1850-1870),The english historical review, vol. 89, no. 352, jul.

- Marchand. Suzanne L.(2009), *German orientalism in the age of empire, religion, race and scholarship*, Washington, cambridge university press.
- Sharma, R.S.(1993), *Aryan problem and horse*, social scientist, vol.21, no.7/8, jul-aug.
- Strik, peter M.R.(2006),*Twentieth-century German political thought*, Edinburgh, edinburgh university press.
- Touraj Atabaki(2009), *Agency and subjectivity in iranian national historiography; Iran in the 20th century(historiography and political culture)*, edited by Touraj Atabaki, I.B.Tauris and co, London.
- Vaziri, mostsfa(1993), *iran as imagined nation*, new York, paragon house.
- Ward, steven r.(2009) ,*immortal; a military history of iran and its armed forces*, Washington d.c.,Georgetown university press.
- Zia- ebrahimi, reza(2011), *self-orientalization and dislocation:The use and abuse of the Aryan discourse in Iran*,Iranian studies, Vol. 44, num 4, july.